

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« تا خُدا همراه با خُدا »

در گُستره‌ای از فرش تا عرش

با موضوع:

« کرامتِ نفسِ قُدسی انسان » و « شُکوفائی امانت الهی آن »

(دفترِ اوّل):

« امانت »؛ « امان قُدسی جان » و « حمل الهی آن »

در « معرفت‌شناسی ایمان »

به همراه:

شرحی بر مُقدّمه خُطبه فدکیه از فاطمه زهرا (سلام‌الله‌علیها)

دکتر مُحَمَّد علی آبادی

تقدیم به:

رُوح بزرگ برادر جاویدالاثرم شهید علی علی‌آبادی
و همهٔ بزرگ‌مردانی که این کمترین را در میدان‌های نبرد نُور با ظلمت در جمع
قلب‌های مهربان خویش صمیمانه پذیرا شدند،
و لذت رُوحانی بندگی و طعم شیرین زندگی آسمانی را
با او برادرانه تقسیم نمودند.

و سپس: تقدیم به پدر، مادر از جان عزیزتر و مهربان‌ام که زندگی‌ام را
امن و امان بودند و راه آن را خورشید جان و ماه تابان؛
و تقدیم به همسر فداکاری که فرصت انجام این مُهمّ را در خانهٔ مهر و
محبت عارفانه و ایثار عابدانهٔ خود به من ارزانی داشت.

فهرست اجمالی

پیشگفتار.....	أ
فصل اول: در تعریف امانت الهی	۷
کرامت انسان و امانت داری ولایت عشق.....	۹
فصل دوم: کرامت نفس انسانی: و حمل انسان توسط عشق	۷۷
بحثی دیگر در «تکریم» انسان و «حمل» او در خشگی و دریا به توسط خداوند.....	۷۹
فصل سوم: همراه بودن با خدا:.....	۱۴۹
بحثی در موضوع «همراه بودن خدا با انسان» و «حمل» او.....	۱۵۱
فصل چهارم: در چیستی حقیقت علم	۲۰۵
فصل پنجم: بحثی در باب قدرت و اراده الهی	۲۹۳
بحثی در باب «اراده» (یا «مشیت») و جای گاه آن در فرآیند آفرینش اشیاء.....	۳۱۰
فهرست‌ها:.....	۳۵۱

فصل اوّل:

در تعریف «امانت الهی»

در مقدمه:

کرامت انسان و امانت‌داری ولایت عشق

قصد جسارت به محضر والامقدار و گران‌سنگ بزرگان و فرهیختگان عرصه علم و دانائی را ندارم، که به‌قولی: «مگس را به بلندآسمان پرواز سیمُغ هرگز راه نباشد». روی سُخن‌ام بیش‌تر با جوان‌ترهاست: خیلی از خود ما کوچک‌ترها، از همان روزهای نخست که در بازار معرفت و دانائی قدم نهاده و کم و بیش تلاش کردیم تا از کالاهای گران‌قدر ارائه‌شده در آن بهره‌ای هر چند اندک را از آن خود کنیم، این بیت رمزآلود و نامفهوم (اما جالب و دهان‌پُرکن) از شعر خواجه شیراز بارها به گوش مان خورده است که:

آسمان بار «امانت» نتوانست کشید قرعه فال به نام من «دیوانه» زدند!

ولی حقیقت‌اش را بخواهید در تمامی این دفعات نه خود فهم آن را داشتیم که درک روشنی از معنا و مفهوم این بیان به‌ظاهر دانش‌مدارانه دستمان را بگیرد، و نه زحمت پرسشی را از چستی، درستی و یا نادرستی مفهوم ظاهری آن از گُرسی‌داران بازار معرفت بر خود هموار نمودیم. دلیل این کوتاهی را به‌خوبی نمی‌دانم، شاید بیش‌تر به این علت بود که می‌ترسیدیم دانایان به نادانی آشکارای ما بخندند، و شاید هم فکر می‌کردیم نباید خیلی به این‌گونه

۱. خواجه حافظ، شمس‌الدین محمد شیرازی، دیوان حافظ، ص ۲۱۲ انتشارات سروش، ۱۳۳۷. شرح مختصری از مؤلف در رفع ابهام از معنای رمزی مُستر در این بیت در صفحات آینده آمده است.

موضوعات پیچیده و پردغدغه پرداخت، زیرا پیچ و خم‌های فراوان و ذاتی چنین راه‌هایی از یک‌سو، و مشکلات بسیار پیمایش تمام و کامل آن‌ها از سوی دیگر، دست و پاگیرمان شده و دمار از روزگارمان در می‌آورد، ...

ولی هر چه به ندای پرسش‌گر فضول و پرتوقع ذهن‌مان که هر از گاهی در باب پی‌گیری آن فریادش بر سرمان آوار می‌شد کم‌محلّی می‌کردیم، دست‌بردار نبود که نبود، و گاهی اوقات هم با اصرارهای بیش از حدّش جلاً عرصه را بر ما تنگ می‌گرفت، و تا سر حدّ کلافگی حوصله‌مان را سر می‌برد، و لی باز این ما بودیم که در عین خستگی و بی‌حوصلگی، و با مددگرفتن از دوست همیشه‌یاور خود یعنی «توجیه منطقی» پشت اصرارهای هزار و یک رنگش را به‌خاک می‌مالیدیم.

این کم‌ترین نیز در این باب حال و روزی مشابه با همه‌ی دوستان و هم‌کلاسی‌های عزیز خود داشتیم، تا این که روزی از روزها (بعد از به‌جای آوردن دوگانه بامداد) و در پی کسب روزی پاک و به‌جیب زدن دو سه کلام معرفت حلال، کتاب خدا را در دست گرفته، به رسم فال‌گیرهای رازآشنا صلواتی بر مُحَمَّد و آل کریم مُحَمَّد فرستاده، و با یک دنیا شوق توام با نگرانی و دلهره آن را گشودم، در بخش بالائی آن صفحه، و با قلمی از جنس نُور نوشته بود:

أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ
حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿*) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَ
الْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

چند مرتبه آیه شریفه را از آغاز تا نهایت خواندم و مرور کردم. گویا کسی از درونم فریاد می‌کرد که بیش‌تر دقت کن و یکبار دیگر آن را بخوان. شاید ترجمه آمده در زیر را نیز او در گوشم زمزمه نمود و به من دیکته کرد:

ما آن «امانت» [امنیّت‌بخشنده] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند، و از [عاقبت به‌انجام نرسانیدن وظیفه خود در حمل بایسته و شایسته] آن بر خود هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید [و مسئولیت «حمل» آن

را پذیرفت؛^۱ به تحقیق او [پیش از پذیرش این امانت، و بدون امکان برخورداری از مواهب عظیم آن، نوعاً موجودی] بسیار ستم‌کننده و نادان می‌بود. (* هدف [از عرضه امانت به انسان و حمل آن توسط او] این بود که الله (یعنی: آن محبوب یگانه و معبود همه دلدادگان و جامع همه زیبایی‌ها و کمال‌ها یکتاپرستان پاک‌نهاد را از شریک‌آوردگان جدا سازد و ایمان‌آوردگان صداقت‌پیشه را از دروغ‌گویان دوچهره متمایز سازد، و) مردان و زنان دوچهره و مردان و زنان شریک‌آورنده را (به‌منظور عذب نمودن و پاک‌نمودن آن‌ها از پلیدی‌های دورویی و شرک) عذاب کند، و (بلکه هدف اصلی‌تر این بود که) تا الله (با این واسطه و از این پنجره) به سوی [دلدادگان خویش از] مردان و زنان با ایمان [به‌گونه‌ای مستمر و لحظه به لحظه] روی کند [و در آینه دل ایشان رخ نماید]؛ و «الله» مهرورزنده‌ای پوشاننده کاستی‌های مهرپیشگان و دل‌سپردگان به خویش است!^۲

به‌ناگاه تکان خوردم و بدنم مُور مُور شد، به‌خود آمدم. گویی نیروئی قدرت‌مند و فراگیرنده، اما مهربان و دلسوز، سر تا به پای رُوح و ذهن مرا در کف قدرت خود گرفته و آن‌ها را به توجهی دقیق‌تر نسبت به صورت پرجاذبه این بیان نورانی فرمان می‌دهد. حتی احساس کردم دستم را گرفته و همراه با خود به قوس در دریای عمیق و ناشناخته معنا و معرفت پنهان در ورای ظاهر آن برد، و تا آنجا که یادم می‌آید خود او چند صدف درشت نیز برایم از بخش عمیق‌تر بستر دریا شکار کرد. بازگشتم و بارها و بارها خود نیز در همان دریا قوس کردم، و به لطف و رحمت حضرت پروردگار هر بار گنجینه‌هایی دیگر نصیبم شد. شب‌ها نیز در خلوت اندیشه درون دل معنای یکایک آن صدف‌ها را به‌دفعات می‌کاویدم، و در پایان نیز مرواریدهای درشت کلمات استخراج شده را، برای آن که گم نشوند، با رشته‌ای در ذهنم ردیف و منظم کردم.

در تمامی لحظات پیمایش این راه پر پیچ و خم و سخت و البته جالب و شوق‌آور،

۲. قرآن کریم، ۷۳ و ۳۳:۷۲ (احزاب). ترجمه آیات و مطالب داخل هلالی‌ها از مؤلف است.

و تلاش و جدال با معانی گوناگون کلماتی که هر یک به‌طریقی سعی بر خودنمایی و دلربائی از هوش و ذهن خسته ولی شیفته‌ام می‌نمودند، گوئی همان نیروی مهربان و دانا بود که همواره با نور پرفروغ خود چراغ‌دان اندیشه‌ام را روشن نموده و با دست پُر مهرش مرا در این راه ناشناخته هدایت و به‌پیش می‌راند. به‌دلیل عدم پُختگی و کارناشناسی درست نمی‌دانم تا چه میزان در این دریای بی‌انتها فرورفته‌ام؟ و قیمت گُوهرهایی که از آنجا (یعنی از سرزمین عجائب معرفت) برایتان به‌ارمغان آورده‌ام به‌چه میزانی است؟! ولی هر چه از دوست رسد البتّه نیکوست و پُرمقدار، و بنده را نیز در این باب هیچ ادّعائی نیست، جز آن که حیف دیدم سفره‌ای را که حضرت دوست برایم آماده نموده با دوستان خوبم شریک نشوم.

«امانت» چیست، و با چه هدفی نزد کسی به ودیعت نهاده می‌شود؟

راستی در آیه آمده در زیر منظّر از «امانت» چیست؟ «امانت الهی» یعنی چه؟ برای چه آن «امانت الهی» را از میان تمامی آفریدگان خُدا تنها در اختیار ما بنی‌نوع آدم قرار داده‌اند؟ چرا ما باید «امانت» را حمل کنیم؟ ما انسان‌ها چگونه مسؤلیتی نسبت به آن و حَمَل آن داریم؟ اصولاً «حَمَلِ امانت» به‌توسّط ما چه معنایی دارد؟ و نهایتاً این که ما را در مُقابل قبول زحمت پذیرش و حَمَل این امانت چه بهره و نفعی است؟ دیگر بار سُخن خُداوند حکیم را در این معنی می‌بینیم:

ما آن «امانت» را بر آسمان‌ها و زمین و کُوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حَمَل آن سر برتافتند، و از [عاقبت به‌انجام نرسانیدن وظیفه خود در حمل بایسته و شایسته] آن هراسیدند؛ اما انسان (مسئولیت) حَمَل آن را پذیرفت [و آن را بر دوش کشید]؛ به تحقیق [پیش از پذیرش این امانت] او بسیار در [معرض خطر گرفتار آمدن در مهلکه] ستم‌گری و نادانی [بر پا شونده به‌توسّط خود] قرار داشت! (*) هدف [از عرضه امانت به انسان و حمل آن توسط او] این بود که الله، [ایمان‌آوردگان و یکتاپرستان حقیقی را از شریک‌آوردگان و دورویان جدا سازد، و] دورویان و شریک‌آوردگان را [به منظّر پاک نمودن آن‌ها از دورویی و شرک، و هدایت و رسانیدن دوباره ایشان به

مقصد توحید و صدق [عذاب کند، و] نیز هدف اصلی تر این بود که [الله [یعنی: آن محبوب یگانه و معبود همه دلدادگان و جامع همه زیبایی‌ها و کمال‌ها] به سوی [دل‌سپردگان به خویش از] مردان و زنان با ایمان [به گونه‌ای مستمر و لحظه به لحظه] روی کند [و در آینه دل ایشان رُخ نماید؛ زیرا] «الله»: آفریدگار دربردارنده همه دانائی‌ها و پرورش‌دهنده [مهرورزنده‌ای است که پُوشاننده کاستی‌ها [و برطرف‌کننده ناتوانی‌های دوست‌داران و دل‌سپردگان به خویش] می‌باشد!]^۳

هرچند، برای آن کسی که چشمی تیزبین و گوهرشناس داشته باشد، در ترجمه ظاهری (و البته تا حدودی مشروح) ارائه شده از آیه کریمه نیز پاسخی کُلّی و رمزگونه به سؤالات طرح شده اینجانب در مطلع سخن دیده می‌شود. ولی این گونه پاسخی‌های کُلّی هرگز کفایت سیراب نمودن عطش بسیار بالای دل را نمی‌نماید، ضمن آن که ذهن ساده و ابجدخوان بنده نیز مانند بسیاری دیگر تنها زمانی در این باب آرام و قرار می‌گیرد که به پاسخی کارساز و کارگشا و از همه مهم‌تر روشن و بی‌نیاز از انواع تفسیرها و تأویل‌های بسیار پیچیده، دست یازد.

علاوه بر این، در برخوردی‌هایی که این کم‌ترین در جستجوهای خود با حاشیه‌های مسئله داشته‌ام، به جرئت می‌توان ادعا نمود که، بجز معدودی از دانایان و حکیمان و الامقدار (که البته در این باب از آب گوارای معرفت ایشان نیز کم‌تر نوشیده‌ام)، اکثریت قریب به اتفاق مردم و حتی بسیاری از دانش‌پژوهان علاقه‌مند نیز از چستی معنوی و حقیقت و جودی گوهری قدسی با نام «امانت» که آفریدگار در خلوت خدایخانه و جودشان (یعنی: در خزانه اندیشه‌شان) به ودیعت نهاده بی‌خبرند. و بنابراین، علاوه بر عدم بهره‌وری و بی‌نصیب ماندن از موهبت‌های بی‌کرانش، به

۳. قرآن کریم، ۷۳ و ۷۲: ۳۳ (احزاب): «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (***) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». ترجمه آیات و مطالب داخل هلالی‌ها از مؤلف است.

وظیفهٔ مهم خود در چگونگی برخورد شایسته با آن ناآگاه، و به تبع، در انجام مسئولیت مربوطه نیز مقصّرند.

یکی از مهم‌ترین اهداف این نوشتار گشودن راهی از این باب و منظر به باغ همیشه خرم و قدسی «دانائی» در اسلام (یعنی: قرآن و حدیث) است تا هر دل‌آگاه تشنه‌جان بدان درآید و ضمن کشف حجاب از جمال زیبایی محبوب که در خلوت‌خانهٔ خویش به انتظار چشمی زیباییین و دلی زیباطلب لحظه‌شماری می‌کند از شاهد شفابخش هم‌کلامی‌اش سیراب گردد.

معنای واژه «امانت» در آیهٔ مورد اشاره در فوق هر چه باشد (خواه امانتی الهی باشد و خواه هر نوع از انواع دیگر آن)، مطابق با نظر عامیانهٔ مردم کُوجه و بازار، چیزی است که از طرف امانت‌گذارنده تا سرآمد معینی در نزد امانت‌پذیرنده به ودیعت نهاده می‌شود، و از ضروریات و ذاتیات معنایی و تحقق درست و کامل فعل امانت‌داری این است که نباید از سوی امانت‌پذیرنده در حفظ و نگاهداری از اصل و سلامت کامل آن خیانتی صورت پذیرد.

حق استفادهٔ معقول از امانت (به شرط پرورش و شکوفائی کمال‌درون‌ذاتی آن)

با توجه به شرائط و ضروریات انکارناپذیر در هر رابطهٔ تعاملی، تحقق هر معادله و انجام هر معامله بر بهره‌مندی هر یک از طرفین از منافع معقول و متناسب مبتنی است، و بر این اساس نیز مسلماً انسان حمل‌کنندهٔ امانت و بهره‌مند از منافع امانت را نیز وظائف و مسئولیت‌هایی است، و مهم‌ترین وظیفهٔ همان «پرورش و شکوفائی کمال‌درون‌ذاتی امانت» می‌باشد. و ما در آینده‌ای نه‌چندان دور مفصلاً در باب ضرورت تحقق این شرط یعنی پرورش و شکوفائی کمال‌درون‌ذاتی امانت به‌ودیعت نهاده شدهٔ الهی در جان روحانی انسان سخن خواهیم گفت. اما در بخش نخست عنوان فوق یعنی «حق استفادهٔ معقول از امانت» نیز باید بدانیم که:

مسلماً معنای مورد نظر از گزارهٔ «خیانت در امانت» مذکور در بالا نیز «عدم استفادهٔ به‌جا و به‌اندازهٔ از امانت (در عین حفاظت از آن و سلامت آن)» نمی‌باشد. زیرا،

همانگونه که یاد شد، از ضروریات ذاتی انجام هر فعل همان حاصل شدن نوعی فائده برای انجام‌دهنده آن است. و تا آنجا که به رابطه امانت‌گذاری و امانت‌داری (یعنی موضوع بحث اصلی ما در این کتاب) نیز مربوط می‌شود، در غالب موارد، امانت‌گذارنده اساساً امانت مربوطه را با هدف استفاده معقول و مشروط شخص امانت‌پذیرنده در اختیار قرار می‌دهد. یکی از نمونه‌های بسیار قابل فهم و لمس این معنی همان ابزار کار و یا وسایل دم دستی خانه است که اغلب همکاران و همسایگان به رسم امانت در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند، و شرط حداقل بهره‌مندی از منافع آن را نیز تلاش در جهت حفاظت از سلامت و تمامیت آن چیز قرار می‌دهند. و این امر در نظام عدل و سلام اسلامی (که اساس وجود باطنی و ظاهر حکمت‌محور آن بر پایه «تعامل هم‌آهنگ و بهره‌وری متعادل طرفین هر نوع رابطه» استوار است) وظیفه‌ای حتمی و قطعی برای هر مسلمان امانت‌پذیرنده است.

هدف‌مندی فعل «اللَّهُ رَحِيمٌ وَ غَفُورٌ» در «به ودیعت نهادن امانت در نزد انسان»

در آیه مورد بحث نیز، مطابق با نظر ادبا، حرف مکسور (ل) در واژه «لِيُعَذِّبَ» از فراز «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ...» نشانه‌ای قطعی و حتمی برای هدف‌مندی فعل «به ودیعت نهادن امانت» از سوی «اللَّهُ رَحِيمٌ وَ غَفُورٌ» نزد انسان است.^۴ حتی در فراز «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» نیز حرف مکسور (ل) در واژه «یتوب» حذف شده است. به عبارت دیگر، باید فراز «وَيَتُوبَ» را با توجه به معنا و مفهوم سایر فرازهای مرتبط با آن باید «وَلِ يَتُوبَ» معنا نمود، یعنی: «و تا الله [آن محبوب یگانه و شهره همه دل‌ها] به سوی [دلدادگان خویش از] مردان و زنان با ایمان روی کند».

مطابق با متن آیه، هدف از این امانت‌گذاری الهی تحقق دو موضوع نسبتاً متفاوت و البته مرتبط با یکدیگر است. تا آنجا که از دو فراز «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَجْبَالِ فَإِنَّ أَنْ

۴. مطابق با علم نحو و ترکیبات نحوی، حرف ل (مکسور) در اینجا لام تعلیل است.

يَحْمَلْنَهَا» و «حَمَلَهَا الْإِنْسَان» در بخش نخستین آیه، و نیز از فراز «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَات» در بخش پایانی (یا نتیجه‌گیری) آن بر می‌آید، تحقق هدف به‌ظاهر فرعی (و البته فراهم‌کننده شرایط لازم برای تحقق موضوع اصلی)، «حمل نمودن امانت» به توسط یکی از انواع موجودات (از جمله آسمان‌ها، زمین، کوه‌ها و یا انسان) بوده، در حالی که موضوع اول و هدف اصلی فراهم‌آمدن شرایط لازم برای آشکاری جمال و چهره‌نمودن همیشه «اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (: آن یگانه یار مهرپیشه و پوشاننده کاستی‌ها و پلشتی‌ها) به چهره دلدادگان با ایمان و هم‌خو و هم‌خلق با خود^۵ می‌باشد. امری که تحقق کامل آن، البته و به تبع، «عذاب مدعیان دروغ‌گو، دوچهره و شریک‌آوردگان در امر یگانگی معبود و محبوب جهانیان» را نیز در کنار خواهد داشت.^۶

هدف، «رفع پلشتی از دل و جان انسان» و بازنمودن راه «عشق‌ورزی محبوب به او» است. از دیدگاه این بنده کم‌ترین، اسم و یا اسم‌هائی خاص و برگزیده از الله (مانند «الرَّحِيم، الْكَرِيم، الْغَفُور، اللَّطِيف و...») که اغلب در قالب فراز پایانی برخی آیه‌های قرآن کریم آورده می‌شوند، بایستی در حکم کلید راه‌گشاینده معنای آن آیه‌ها فرض گردند، و این دیدگاه تأثیری بسیار شگرف و راه‌گشاینده در دقیق‌تر شدن و لطیف‌تر شدن ترجمه و یا تفسیر به‌دست آمده دارد. بر این اساس، اگر به فراز پایانی آیه شریفه (یعنی فراز: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا») که صفت «غَفَارِيَّت» (یا «رفع کاستی و پلشتی از دل و جان عاشقان») را از ملزومات ضروری و انفکاک‌ناپذیر صفت مهرپیشگی و مهرورزی (یعنی: رَحِيمِيَّت) معبود محبوب می‌شمارد، توجه نمائیم، شاید در بیانی روشن‌تر بتوان گفت: مراد از تحقق این دو هدف به‌ظاهر متفاوت و البته مرتبط با یکدیگر تنها تحقق هدفی واحد است، و آن هدف نیز همان تحقق فاعلیت همیشگی و تام و تمام دو نام و یا دو صفت ذاتی محبوب یگانه عالمیان

۵. قرآن کریم، ۷۳: ۳۳ (احزاب): «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا».

۶. قرآن کریم، ۷۳: ۳۳ (احزاب): «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ».

یعنی: «مهربانی و عشق‌ورزی به آفریدگان» (یعنی: «الرَّحِيمُ») و نیز قبل از آن «رفع کاستی‌ها و پلشتی‌ها از دل و جان عاشقان، و در نتیجه، پرورش و به‌کمال‌رسانیدن آن‌ها» (یعنی: «الغفور»)، بوده است.

هدف از «عذاب انسان خطاکار» نیز اجرای رحمت و «رفع پلشتی از دل و جان» اوست.

هدف از «عذاب» دورویان و شریک‌آوردگان نیز تحقق همان رحمت فراگیرنده پرورش‌دهنده مهرورزنده در چهره‌ای دیگر یعنی «رفع پلشتی از دل و جان» آن‌هاست. بلکه در بحث واژه‌شناسی واژه «عذاب» نیز، که تحقق آن در آیه شریفه (و به‌عنوان نتیجه منطقی و مقتضی عمل دورویان و شریک‌آوردگان در یگانگی نظام و افعال آفریدگار و پروردگار یگانه، مهربان، لطیف و عدالت‌پیشه) لازم آمده است، باید بدانیم که:

اصل و ریشه ماده واحده «عذب» به معنی آن چیزی است که با طبع (یعنی ساختار طبیعی نفس و یا جسم) هر چیز ملایمت و مناسبت دارد، و لازم و بلکه نتیجه ضروری و اجتناب‌ناپذیر برای حالی و یا حالتی و یا فعلی خاص است. برای مثال «الماء العذب» آبی را گویند که ملایم طبع خاص آدمی است.

«عذاب» (که عموماً با بار معنایی منفی مورد استفاده قرار گرفته، و در اکثر موارد استفاده در ادبیات دینی و غیر دینی آن را به معنی: «تنبیه شخص خطاکار به وسیله دردها و رنج‌ها» می‌شناسیم) به خودی خود، به معنی شدت عمل و تندی و تیزی برخورد با چیزی نیست. بلکه در همه آن موارد، مفهوم مقصود از به‌کارگیری واژه «عذاب» بیان آن نتیجه‌ای است که مقتضی حال موجود، و برابر با فعل در حال انجام و یا نتیجه منطقی برای فعل انجام شده بوده، و از هر نظر با آن ملایمت و مطابقت کامل دارد.

در ادبیات قرآنی نیز، عذاب را از آن جهت «عذاب» گویند که با مقصد طبیعی و نتیجه مقتضی حاصل شونده در نهایت راه خطا مطابقت دارد. و چستی و چگونگی هندسه هر عذابی نیز قطعاً بر تعریف چگونگی هندسه آغاز و نیز امتداد راه خطای مربوطه، و بر چگونگی هندسه پیمایش همان راه، و در نهایت، بر هندسه طبیعی نتیجه

حاصل آمده دلالت می‌کند. و لذا بر همین اساس می‌توان اضافه نمود: از نظر شکل و هندسه کمی و کیفی نیز هر نوع از انواع گوناگون عذاب با خطای مربوطه (و حقیقت باطنی غیر شفاف و آلوده آن شخص خطاکار) مطابقت و مناسبت کامل دارد، و بلکه لازم و ضروری و جدائی‌ناپذیر از آن است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که در مفاهیم قصد شده از همه موارد به کار گرفته شده این واژه در آیات قرآن کریم مشاهده می‌شود، مفهوم کلی «عذاب» همان مفهوم «مطابقت میان هندسه خطای انجام‌شونده (و یا حالت خطاکاری، حدشکنی و یا قانون‌گریزی مربوطه) و طبیعت ذاتی فعل و نتیجه حاصله از آن» است.

یگانگی عالم از طرفی، و وحدت و ثبات قوانین آن از طرف دیگر «تلازم هر خطا و یا قانون‌شکنی در فرآیند انجام هر کار را با نتیجه طبیعی و ملایم مربوطه (یعنی پدیداری ناسازگاری و نابهنجاری متناسب با آن در سازمان آن کار)» ضروری و جدائی‌ناپذیر می‌سازد. به بیانی روشن‌تر، در نظام یگانه، قانون‌مند، متعادل‌الاجزاء و متعامل‌الاجزاء حاکم بر مجموعه جهان آفرینش، و با توجه به مفهوم واژه «سلام» (به معنی «هم‌آهنگی و تعادل») که تعریف‌کننده اساس اسلام و مجموعه مفاهیم و موضوعات گوناگون مطرح در آن است، باید هر فعل «خطا»ی صورت گرفته و «عذاب» نتیجه‌شونده از آن را نیز دو طرف یک معادله کلی و جهان‌شمول (یعنی همان: معادله «سلام») فرض نمائیم. و شرح بیش‌تر چیستی ماهیت این معادله و هندسه کلّ و جزء هر طرف از آن نیز از این قرار است که: هندسه و حدود هر جزئی، مقید به حدود و قیود هندسه سایر جزءهائی است که قبل و بعد از آن چیز قرار گرفته و با آن از هر نظر تعامل و تعادل دارند. و از همین جمله است چگونگی رابطه (و اثرپذیری و اثرگذاری) هندسه و حدود کلّ و جزء «فعل خطا» و نتیجه حاصل‌آمده از آن، با هندسه کلّ و جزء افعال و یا چیزهایی که قبل و بعد از آن قرار دارند. آن‌گونه که ضرورت «طبیعت خلاف و ناسازگار» کلّ و جزء فعل خطا و عملکرد مربوطه‌اش با کلّ و جزء نظام صواب جهانی ایجاب می‌نماید، سایر اجزاء هم‌نشین و هم‌کار با فعل خطا در نظام جهانی نیز از هر نظر با طبیعت نظام وجودی

فعل فاعل خطا و عمل نابهنجار ارگان‌های در اختیار او در تعارض و ناسازگاری‌اند. به بیان دیگر، در مورد فرآیند شکل‌گیری «فعل خطا» و نتایج طبیعی حاصله از آن، باید گفت: خود این ناسازگاری‌های به‌وجودآورنده فعل خطا و یا نابهنجاری‌های نتیجه‌شونده از آن، همان ماهیت فعل عذاب و خود عذاب می‌باشند.

و آنچه که در این میان بدیهی است عبارت از این است که: هر نوع از انواع گوناگون ناسازگاری‌ها و نابهنجاری‌ها در برخورد با طبع نظم‌مند و تعادل‌محور آدمی امری ست نامتناسب، ناملائم و بنابراین بسی دردآور و رنج‌آور برای او.

و به‌همین دلیل، اغلب در قرآن کریم، به تناسب آنچه حال و مقام فعل خطا و یا قانون‌شکنی مربوطه در نظام عدل جهانی اقتضا می‌کند، واژه عذاب با صفاتی چون: الألیم،^۷ الخزی العظیم،^۸ الأكبر،^۹ المهین،^{۱۰} الشدید،^{۱۱} مقیم،^{۱۲} الحریق،^{۱۳} و غیرها همراه

۷. «بسیار دردناک (به‌گونه‌ای مخصوص و غیر قابل توصیف)». ر.ک.ب. قرآن کریم: ۱۵: ۵۰ (حجر): «وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»؛ و [این که] عذاب و کیفر من، همان عذاب بسیار دردناک است!.

۸. «رسوایی عظیم و ساختارمند» (به‌معنی: رسوایی ساختارمند و تغییرناپذیر). ر.ک.ب. قرآن کریم: ۶۳: ۹ (توبه): «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ عَذَابُ الْخِزْيِ الْعَظِيمِ»؛ آیا نمی‌دانند هر کس با الله [دانش عظیم و ساختارمند] و پیام‌آور او دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است؛ جاودانه در آن می‌ماند؟! این، همان رسوایی عظیم و ساختارمند است!.

۹. «از هر نظر بزرگ‌ترین». ر.ک.ب. قرآن کریم: ۲۱: ۳۲ (سجده): «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ به آنان از عذاب نزدیک [یعنی: عذاب نزدیک آورده شده این دنیا] پیش از عذاب بزرگ‌ترین [آخرت] می‌چسانیم، شاید بازگردند!.

۱۰. «خوارکننده‌ای از هر نظر». ر.ک.ب. قرآن کریم: ۱۴: ۳۴ (سبا): «... لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»؛ ... اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوارکننده باقی نمی‌ماندند!.

۱۱. «از هر نظر سخت و محکم اساس». ر.ک.ب. قرآن کریم: ۲۶: ۵۰ (ق): «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ